

رفقای هیئت سیاسی کنونی  
حزب توده ایران

در حالیکه جنبش جهانی کمونیستی با تجزیه و تحلیل ژرف علمی از واقعیات پیچیده جهان کنونی و درس آموزی از آنها، سخت در کار بازنگری نقادانه به نگره های پیشین تئوریک-سیاسی و چند و چون عملکرد های خویش، بازسازی انقلابی آنها و روی آوری سرچندگسترده تر به نواندیشی و کاربرد شیوه ها و روش های دموکراتیک و نوین است حزب ما - حزب توده ایران - هر روز بیشتر در کام نگره ها، شیوه ها و روش های کهنه و منسوخ، و انحرافات ویرانگر و مهلک فرومی رود. چنین روند واپس روانه برخاسته از بحران حساد درون حزب که سرآغاز آنرا می توان ورود ضربات ارتجاع و امپریالیسم برحزب و در نتیجه مهاجرت مہارناپذیر و سازمان نیافته ما اعضای فاجعه زده آن دانست، اینک پس از پلنوم دیمه ۱۳۶۶ کمیته مرکزی حزب، به مرحله بازهم بالاتری از حدت و خامت پای نهاده است. فروپاشی رنجبار سازمان های حزبی و تجزیه در دناک آنها، رویگردانی ناگزیر بخش بزرگی از اعضا و کادرهای حزب از آن، کاهش جدی وزن و اعتبار حزب در جنبش، پیدایش فضای درهم اندیشی، پراکندگی و آشفتگی در میان اعضا، بروز روحیه یاس و سرخوردگی و بسیاری پدیده های بشدت زیانبار، برخی از پیامدهای نامیمون این روند تاسف بار بوده است. علل پیشرفت بی وقفه چنین روندی در حزب ما چیست؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، برخلاف ادعای رهبران درجه اول حزب، که در تلاش برای بیگناه نغائی خویش می کوشند این روند تدریجی زوال را بی کم و کاست برخاسته از شرایط عینی جامعه و بطور مشخص شکست انقلاب و ضربات وارده به حزب وانمود کنند، آنرا پیامد طبیعی این شکست جازنند و خود را بزرگ مردانی وانمایند که دلاورانه دوش به زیر بار هتک دوشواریهای یک حزب بدمیراث داده اند، بخش بزرگ چنین فرجام بد و ناخجسته ای زاده چیرگی اپورتونیسیم تئوریک سیاسی و سازمانی بر حزب است. برای وفادار ماندن به واقعیت باید گفت، در سراسر مهاجرت جدید، عملکرد سازمانهای حزبی مهاجرت هیچ رد و نشانی از پایبندی و وفاداری به اصول لنینی زندگی درون حزبی نداشته و لگدمالی خشن این اصول، شبهه حزب گردانی رهبران بوروکرات آن بوده است. و چنین رفتاری درست در دوره ای از تاریخ حزب انجام شده که رعایت اصولیتهای حزبی، بویژه دموکراسی درون حزبی، جمعگرائی، خرد جمعی و شرکت فعال اعضا، در همه عرصه های زندگی حزب، بیش از همه گاه دیگر، شرط بسیار مهم و حتی حیاتی پژوهش و یابش بهترین راه حل های ممکن برای برون رفت حزب از دشواریهای پدیدار شده بوده است. بسیاری از رهبران که اجرای چنین اصولی را بسا جایگاه و مصالح فردی و گروهی خویش ناسازگار دیده و امید هیچگونه باوری به پایبندی به آنها در زندگی حزبی نداشته اند، کوشیده اند با دستیازی به انواع شیوه های ناسالم چون بند و بست های پشت پرده، قدرت را میان خویش سرشکن کنند و سپس با خودداری

از برخورد جدی و انتقادی به اشتباهات بزرگ پیش آمده، خاموشی گزینی در برابر پرسش‌های حاد و سوزان مطروحه درباره علل شکست، انداختن بار سنگین مسئولیت شکست به دوش رهبری درون زندان‌ها، جلوگیری از تحقق اصل انتقاد و انتقاد از خود، "مسئله دار" وانمود کردن اعضای پرسشگر و منتقد، حتی سرکوب انتقاد و برقراری فضای رعب و هراس، کاربرد شیوه‌های فرماندهی، پرونده‌سازیهای بیش‌رمانه، انگ‌زنی و برچسب‌زنی علیه منتقدان و کارست گسترده سیاست "چماق و شیرینی"، صفوف حزب را از وجود کادرها و اعضای ناخواسته خویش تهی سازند.

در این مدت به بهانه ویژگی شرایط، اساسنامه حزب به یک سند بی‌اعتبار مبدل گشته و عضو حزب از هرگونه حقوق دمکراتیک حزبی محروم بوده، سازمانهای حزبی در عمل به آلات بی‌اراده دست این یا آن رهبر، و نیز خواست و میل و اراده رهبر، به قانون اساسی نانوشته زندگی آنها تبدیل گردیده است. فرمان‌های ناسنجیده رهبر چون قانون حزبی، و بعنوان صلاح و مصلحت بی‌کم و کاست به سرپای حزب جازده شده و شیوه عمل کدخدانمانه مسایل بجای رسیدگی و بررسی جدی و حزبی مسائل بر زندگی حزبی تسلط یافته است.

سانترالیسم دمکراتیک از هرگونه عنصر دمکراتیک تهی و به سانترالیسم بوروکراتیک، به فرماندهی از بالا، به خواست قاهرانه فرمانبری کورکورانه از اعضا مبدل شده، از سانترالیسم دمکراتیک - این اصل بنیادی زندگی و فعالیت حزب - تنها سانترالیسم آن - عبارت روشن تر - "تبعیت اقلیت از اکثریت" بجای مانده است. و اما درباره برخورداری رهبران از اکثریت آرای توده حزبی نیز، همواره امری بدیهی و تردیدناپذیر تلقی گشته، و رهبران تنها به صرف رهبر بودن خویش، بازتاب اراده اکثریت اند و اینکه کدام انتخاب و یا حتی نظر حزبی، و کدام اقدام دمکراتیک درون حزبی نشان دهنده چنین چیزی بوده، جای برای هیچگونه پرسشی نداشته، بدینسان رهبری در سیمای تنی چند از اعضای خود گماشته هیئت سیاسی تجسم یافته که از آن میان نیز عملاً تنها سه تن - رفقا خاوری، صفری و لاهوردی، همواره جای برتر و اصلی را اشغال کرده‌اند.

در این سالها، سریت و پنهانکاری، با توجه به شرایط پس از ضربه‌ها، یکی از مهمترین و خوش‌نماترین دستاویزهای رهبری برای لگدمالی همه‌گونه اصول دمکراتیک زندگی حزبی و وسیله‌های برای سرکوب هرگونه تلاش برای بحث و تبادل نظر جمعی مسائل بوده، از جمله رهبری حزب از آن برای ارتقاء بی‌سروصدای افراد مطلوب خویش بهره‌جسته؛ واقعیت آنست که سریت، در شرایط چیرگی بوروکراتیسم و فرمالیسم، پرسرده رنگینی بر همه اقدامات ضد دمکراتیک، فریبکارانه و باندیستی رهبران حزب بوده؛ طبیعی است تکیه بر سریت و پنهانکاری بدون رعایت صحیح و سواس گونه مجموعه اصول زندگی حزبی، نه تنها ثمره دلخواه را بسیار نیاورده، بلکه در عمل به ولنگاری در درون حزب انجامیده و در نتیجه، از آن جز نامی درون تهی بجای نمانده است.

در چنین اوضاعی آگاهانه تلاش شده تا اعتماد چشم بسته به شخصیت رهبری اول

حزب، جایگزین رعایت و پایبندی به همه اصول زندگی حزبی گردد و بتواند فقدان آنها را جبران نماید. این تلاش تا حد ایجاد کیش شخصیت پیش برده شده است. انتقاد و انتقاد از خود که رشد و بالندگی حزب بدون آن تصور ناپذیر است، نمودی در زندگی حزبی نیافته و انتقاد اعضا با انگ و برچسب بی‌اعتمادی به رهبری حزب، خود حزب، و انتقاد کننده با داغ و نشان "تزلزل" و "ضدیت با حزب" روبرو شده است. سخن کوتاه، انتقاد و انتقاد کننده به شیوه های گوناگون غیر حزبی و غیر اخلاقی چون ایجاد تزییقات مختلف و فشارهای روانی سرکوب شده، کار و عمل چنان سیمائی بخود گرفته که یا انتقاد کننده بسر سر انتقاد های بی پاسخ خویش پای فشرده، که در اینصورت در مکانیسم موجود درون حزبی بجز خروج از حزب در پیش خویش گشوده ندیده و یا در سازش با رهبری آنها را بدست فراموشی سپرده؛ در درون حزب، سازمان های بیرون از کنترل و انتقاد ناپذیر و رهبران مصون از انتقاد بوجود آمده به توجیه گری و خطا پوشی با دست یازی بیک رشته احکام و دگمهای کهنه و دیرپا، فضای اندیشه و بحث آزادانه، بروز خلاقیت توده های حزبی، پویائی و جویائی اندیشه را سخت به تنگنا انداخته، انبوههای از دگمها بر فضای اندیشمندی درون حزب چیره شده و در برابر هر مسئله جدی حزبی، دگمی برای پاسخ ارائه گشته است.

در شرایط نبود هرگونه علنیت و آشکاری، عدم گزارش دهی "بالا" به "پائین"، عدم کار بست اصل انتخابی، پاسخگو نبودن مسئولان در برابر اعضا، بی حقوقی کامل عضو حزب، فقدان انتقاد و انتقاد از خود و رهبری جمعی، هیچگونه مکانیسم کنترل نیز در کار نبوده، پیوند گسست ناپذیر میان حقوق و وظایف اعضا و رهبران، بسا خشونت از هم گسیخته شده: در سویی حقوق بدون وظایف برای رهبران، و در سوی دیگر وظایف بدون حقوق برای اعضا حزب. عضو حزب در زندگی حزبی عنصری پسوچ و بی اثر بوده و وظیفه خود را فرمانبرداری، و وظیفه رهبران را فرماندهی یافته است. بدینسان، زندگی حزبی دچار رکود و رخوت گشته، محافظه کاری و محاسبات و ملاحظات شخصی میدان گشوده و روحیات و خصوصیات منفی، رویه رشد سرطانی نهادهاست. بر بستر این شرایط، مناسبات با رهبر، ملاک و معیار حزبیت قرار گرفته و درست چنین مناسباتی تا حدود بسیار تعیین کننده برخورداری از مزایای حزبی و غیر حزبی بوده، فضای اعتماد متقابل، جای به تردید و بی اعتمادیهای گسترش یافته داده، در ده های گوناگون مسائل حزبی از دستور کار سازمانهای حزبی بیرون نهاده شده و حل و فصل جداگانه و خصوصی مسائل در اتاقهای در بسته، به شیوه اصلی رسیدگی و بررسی مسائل حزبی مبدل گشته است.

در نتیجه، حوزه های حزبی از هرگونه جدیت، کارآیی و مضمون واقعی تهی شده، اعضای حوزه ها در بسیاری موارد به حاضران خاموش و بی روح مبدل گشته و در عمل نه حوزه های حزبی، بلکه اتاق کار رهبر را جایگاه گفتگو پیرامون مسائل حزبی و غیر حزبی یافته اند. برای رسمیت بخشیدن به چنین شیوهی، آگاهانه به این اندیشه میدان داده

شده که بسیاری از مسائل را نمی‌توان و نباید در حوزه‌ها مطرح نمود. مسائل جدی‌ای طرح ویژه خود را دارد. اینگونه مناسبات شخصی با رهبر، بدور از حوزه‌ها و بدون ضرورت‌ها و نیازهای حزبی، پدیده‌های عادی گشته و چاپلوسی و مهرجوئی، خاموشی در برابر مسائل حاد و سوزان حزبی، فرمانبری خاکساران از فرمان‌های رهبر و رفتار بکلی غیر حزبی پدیدار شده، بویژه این حاصل نیز بر پیچیدگی وضع افزوده که رهبران حفظ و تحکیم جایگاه خویش را عملاً در گسرو اصول شکنی و جا انداختن شیوه‌ها و روش‌های کهنه و منسوخ ضد مکرانیک، فراهم آوردن دستگاه رای‌دهی و بسیج رای از طریق روش تطمیع و ارباب، پرورنده‌سازی و شیوه‌های تفتین و دوپهم‌زنی و امثالهم دانسته‌اند.

در این اوضاع، مفاهیم پراهمیت و حیاتی حزبی چون انضباط پولادین اعضا و وحدت خرائین صفوف حزب، جنبه کاملاً صوری پیدا کرده؛ انضباط پولادین در حضور مکانیکی، فیزیکی و بی‌مضمون اما تکرار شونده عضو حزب در حوزه‌ها و پرداخت بی‌وقفه حق عضویت ماهانه به وحدت خرائین صفوف حزب در تأیید یکپارچه و همگانی سخنان رهبر یا رهبران تجلی یافته؛ جنبه آگاهانه انضباط و تلاش واقعی و مسئولانه برای تحکیم وحدت صفوف حزب بر پایه بحث زنده و خلاق مسائل تئوریک-سیاسی و سازمانی رنگ باخته، و شالوده وحدت بر فرمانبری و تأیید همگانی فرمانهای "بالا" نهاده شده است. دوگانگی ژرف میان گفتار و کردار، سطوح مختلف سازمانهای حزبی و عرصه‌های گوناگون کار حزبی را در نوردیده و راه خود را نه تنها در زندگی حزبی بسیاری از اعضا، بلکه به ارگان مرکزی و نشریات حزبی نیز گشوده، شخصیت اعضای حزب دچار کژی و نارسایی گشته و دورویی و چند روئی، نان به نرخ روز خوری، پرده پوشی باورهای درونی، خاموشی در برابر کاستی‌ها و نارسایی‌ها و پیش‌گیری رفتار فرصت طلبانه، همه و همه به بهانه دفاع از حزب مجاز شمرده شده است. معیارهای لنینی کادرگزینی همه در چاه ویسل فراموشی افکنده شده و جای به اصل "بنیادین" دفاع از رهبری داده، کادرهای حزب عمدتاً نه بر پایه نیاز شرایط برای فعالیت حزب و توان آنها برای پاسخگویی به وظایف پیش‌روی آن، بلکه بر بنیان یقه درانی‌های ریاکارانه، اطاعت کورکورانه، فراموشی استقلال شخصیت خویش، پذیرش ایفای نقش آلت بی‌اراده دست رهبر، برگزیده شده‌اند. سخنی هم از آسیدگی تئوریک، آزمودگی مبارزاتی، صفات والای اخلاقی و غیره بعنوان معیارها و ملاکهای کادرگزینی در میان نبوده است. چه بسا کادرهایی که با آگاهی درونی از عدم صلاحیت خویش و نیز اطلاع از "آتو" هائی که در دست رهبران دارند، هیچگاه جسارت نیابند که شخصیت مستقلی از خویش در برابر رهبران نشان دهند. بدون تردید، اینگونه شیوه کادرگزینی، نقش و تاثیر منفی خود را بر سیاست نامنجم، در بسا موارد گنگ و ناروشن و آمیخته به رفرمیسم دستگاه رهبری داشته و خواهد داشت.

پرورش سیاسی و تئوریک اعضای حزب مورد توجه جدی و درخور قرار نگرفته، در بهترین حالت، عدای ناچیز و عمدتاً بی‌بهره از کیفیات لازم و بایسته روانه کلاسهای حزبی

گشته، در باره دیگران نیز به توصیه هائی در راستای توجه فردی به خودآموزی بسنیده شده، در همان بوروکراتیسم و فرمالیسم ریشه دار نیز مانع بارآوری هرگونه اقدامی در این پهنه بوده است. و شگفت آنکه برخی رهبران بلند پایه حزبی بمنظور پاسداری از بسط اصطلاح سلامت اندیشه‌ای سازمانهای حزبی، از شیوه خودداری و جلوگیری از ارائه نشریات و مطالبی که بزعم آنان برای آنان ناسودمند است، بهره جسته و می‌جویند. بدین ترتیب، در فضای حاکم در درون سازمانهای حزبی، عضو حزب نه تنها از دیدگاه سطح تئوریک-سیاسی ارتقا نیافته، بلکه اندوخته‌های پیشین وی نیز پیوسته در معرض فرسایش گذشت زمان، بسرباد می‌رود. بویژه اینکه در جنبش جهانی کمونیستی، تلاش سخت برای تکامل تئوری در راستای پاسخگویی به مسائل پیچیده پیش‌روی این جنبش قرار داده شده و خود حزب در برابر وظایف سترگ و بی‌پیشینه‌ای قرار گرفته، اهمیت منفی این افت و سقوط تئوریک اعضا و کادرهای حزب بروشنی بچشم می‌خورد. فروپایگی سطح دانش ایدئولوژیک-سیاسی اعضای رهبری برآستی اسفبار و دردناک است.

در این شرایط که خصال تئوریک-سیاسی، کیفیت‌های کاری و صفات والای اخلاقی پشتوانه اتوریته و اعتبار رهبران نبوده، شیوه‌های ناسالم اتوریته‌آفرینی گسترش یافته؛ رهبران که از سوئی به ضرورت و نیاز برخوردار از اتوریته در درون حزب آگاهند و از سوئی امکان سالم طبیعی‌آفرینش آن در میان اعضا حزب خود را بی‌بهره می‌بینند، برای جا انداختن شخصیت خویش، بناچار به شیوه‌های مطرود و مبتنی بر دسیسه، وعده و وعید تطمیع، ارباب و تهدید، "آتو"گیری، ضعف یابی و سوءاستفاده‌های ضد اخلاقی از ضعف‌های اعضا دست‌یازیده استعداد و توان و امکانات خویش را در این راستا بکار انداخته‌اند. کار چنان شکل زشت و زنده‌ای بخود گرفته که تکیه بر نقاط ضعف اعضا بدل به نقطه قدرت و قوت رهبران شده، در چنین شرایط چیرگی اختناق درون سازمانی و فقدان فضای لازم برای ابراز نظر سالم و اصولی، نقش اندیشه اعضا و موضع یابی، با کمک‌گیری از انواع شیوه‌های زشت و توهین آمیز، بصورت کار جاری و گسترده رهبران درآمده. اینگونه، مناسبات مبتنی بر رفاقت، اعتماد متقابل، همدلی و گذشت و فداکاری، جای به‌آمدگی همیشگی رقیبان دشمن..... و حزب از همه توان معنوی خود برای مبارزه تهی گشته؛ سخن کوتاه، اتوریته‌ای در کار نیست و اگر از خرده اتوریته هائی بتوان رد و نشان یافت، در بیشتر موارد اتوریته هائی کاذب و ناراستین است که درونمایه آن پیوند های شخصی برپایه خوش آمده‌ها و بدآمده‌های مشترک روحی است. این وضع نیز پیامد طبیعی سوءاستفاده آگاهانه بسیاری از رهبران از اعتماد خوش باورانه، ناآزمودگی، سادگی، روحیات خود کوچک شماری، حجب و خجلت و دیگر اینگونه خصال اعضا بوده، روشن است چنین شیوه‌ای به توبه خود راه خویش را به میان کادرها و اعضا نیز گشوده و آشفته‌بازاری در درون حزب ایجاد کرده است. به پیرو رونمایی این پدیده‌ها، اخلاق کمونیستی لگدمال شده، سیمای پاک و شرافتمند عضو حزب بشدت آلوده گشته، صفات والای اخلاقی چون راستی و درستکاری، دادگری، حقیقت‌جویی و حقیقت‌دوستی،

شجاعت، پایداری و استواری و غیره به واژه های پسوک و میان تهی مبدل شده، بسی بندوباری و توجیه ناپاکیهای اخلاقی با ماکیاولیسم مبتدل و روزمره رواج یافته، مناسبات رفیقانه درون سازمان حزبی، جای به مناسبات آمیخته به سوءظن، رقابتهای ناسالسم بی اعتمادی و دورویی داده، فضای بحث جمعی رفیقانه مسائل مشترک با پدیده های ضد اخلاقی زشت و پلید مسموم شده، اثر این آلودگی اخلاقی بویژه از آنرو پس شدید بوده که برخاسته از مبارزه طبقاتی، در درون حزب مبارزه حادی بر سر مسائل ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی جریان داشته و این مبارزه نه تنها از سوی رهبری حزب و در چارچوب اصول دمکراتیک زندگی حزبی سازمان نیافته، بلکه رهبری نیز بدلائل انحرافات گوناگون اهورتونستی، کوشش خود را در راستای پوشش واقعیات و جلوگیری از برخورد جدی و انقلابی نیروهای حزبی به اشتباهات فاجعه آمیز خود بکار انداخته و دفاع از خود - و نه از حقیقت - را به مثابه یک نشان جدی حزبیت برانگیخته است. در این اوضاع و احوال کار حتی به چاقوکشی و قصد جان یکدیگر نیز کشیده است.

بی اعتقادی، بی بندوباری و عدم احساس تعهد، زمینه ساز بروز فساد را شکال رنگارنگ آن در درون حزب شده، فساد و تباهی موربانه وار اخلاقیات حزب را خورده و می خورد، پدیده زشت تر آنست که بروز تباهی نه تنها از سوی رهبری مورد نكوهش و رسیدگی حزبی قرار نگرفته، بلکه همواره چونان ضعف های طبیعی افراد تلقی گشته، کار از چنان مشروعیت ناگفته ای برخوردار شده که در رقابت های گروهی "بالا" رهبران از آن بعنوان پدیده های علیه رقبای خویش و بسود تحکیم موقعیت خود بهره جسته اند. این گونه "آتسو" گیرها نه تنها در "پائین" بلکه در "بالا" و در درون رهبران و گروه بندی های آنان نیز عمل کرده و به این ترتیب، در رقابت های ناسالم و جاه طلبانه "بالا" پروازها و "آتسو" گیری های اخلاقی به یک پدیده جاری در میان حزممداران مبدل گشته است.

در چنین فضای برخاسته از اعمال روش ها و شیوه های غیر پرولتاری، بیگانگی، درازا و پهنای حزب را درنور دیده: بیگانگی از عضو، بیگانگی عضو از رهبر، بیگانگی رهبر از عضو، بیگانگی رهبر از رهبر و سرانجام بیگانگی همه از یکدیگر، بدینسان حزب بصورت مکانیکی افرادی بیگانه از خویش و بیگانه از دیگران درآمده است. نکته شایان یادآوری اینک، بوروکراتیسم و فرمالیسم ریشه دوانیده در پای وجود حزب، سبب آن شده که بیشتر تصمیمات و اقدامات متخذ و نیز نگاه تصمیمات پيشاهنگ نمایانه، یکی پس از دیگری به دست فراموشی سپرده شوند.

در سراسر دوره مهاجرت کنونی، تصمیمات ارگانهای حزبی با اشاره سرانگشت یا چرخش زبان رهبران این سو و آن سو گشته، بیشتر تصمیمات را بصورت خطوطی بیجان بر روی کاغذ باقی مانده، اثری از آنها در عمل به چشم نخورده، و در همان حال روشن است، کسی نیز پاسخگوی چنین وضعی نبوده، درست همانگونه که در همه مدت مهاجرت، کسی پاسخگوی نامه ها، اعتراضات و انتقادات اعضای حزب نبوده است. اما رهبری

حزب‌گیزان از پاسخگویی به همه مسائل یاد شده، می‌کوشد با بزرگ نمائی و برجسته سازی کار خود در درون کشور، آنها را پدیده‌های فرعی و قابل چشم پوشی زندگی حزب جلوه دهد. بسادگی باید گفت، چنین ادعائی خلاف واقعیت است. بدرستی و بر پایه واقعیات می‌توان اظهار داشت، فعالیت دسته‌ها و سازمانهای تحت پوشش حزب در درون کشور، به هیچوجه بی تاثیر از زندگی آشفته و بی بندوبار حزب در برون کشور نیست و در واقع، فعالیت حزب در درون و برون کشور، دو روی يك سکه رنگباخته و زنگار گرفته است. میزان و چگونگی فعالیت حزب در هر دوی این کستره ها، روش بینشها و نگرشهای واحد، سرشتهای واحد و سخن کوتاه، سرهای واحد و انگشت شمار است. نمی‌توان از سوئی منفعل، راکد و رختناک، کژاندیش و اصول شکن بود، و همزمان در سوئی دیگر فعال، پویا و جویا، سالم اندیش و اصولی. يك پدیده یگانه نمی‌تواند در آن واحد دارای دو ماهیت متضاد باشد چنین امری نه دیالکتیکی است و نه ماتریالیستی. به بیان دیگر، چنانکه تجربه احزاب انقلابی بروشنی نشان می‌دهد حزبی که در زندگی درونی خود به دمکراسی و عدالت وفادار نماند، هرگز قادر نیست که در راه پیشبرد آنها در جامعه به نبرد کارساز و پربارنده بپردازد. آن دستهایی که در مهاجرت با برخوردی ویرانگر و حزب‌برباد ده، صدها کادر و عضو از درون میهن برآمده را چون خردهای کاه بسریاد داده و می‌دهند، کاری جز آن نیز با رفقای فعال در درون کشور نمی‌توانند انجام دهند. نبود چنین روشی را می‌توان در مرگ اندوهبار رفیق هنرمند محمدعلی جعفری دید که بدون تردید باید مورد رسیدگی جدی حزبی قرار گیرد و عاملین اصلی آن مشخص و مجازات گردند. در این اوضاع، سخن نمایش‌آمیز چند ساله رهبری در باره کامیابیهای خود در کار بازسازی حزب و از جمله در باره نمودهای "برجسته" آن یعنی سرگزاری موفقیت‌آمیز پلنوم هجدهم، کنفرانس ملی و اخیرا نیز پلنوم دهم ۱۳۶۶ کمیته مرکزی حزب چندان از جنبه واقعی برخوردار نبوده است. واقعیت آنست که هر سه این مجامع رهبری کننده، گذشته از برخی ویژگیهای صوری، هیچگونه تفاوت کیفی و ماهوی با یکدیگر نداشته و همه آنها جز نمودهای اپورتونیسم رهبران حزب در اشکال و عرصه‌های گوناگون آن نبود مانند. این گرد همائی ها شمره زمینه‌سازیهایی عمیقاً بوروکراتیک، معامله‌ها و بنسب و بست‌های نهان و بر سر جایگاه‌ها، فریب اعضای حزب و غیره بود مانند. مشخصه این هر سه نشست حزبی آنست که با روش بوروکراتیک، بدور از نظر اعضای حزب، بدون حتی تاثیرگذاری واقعی اعضای کمیته مرکزی، و همراه با زد و بندهای نهان، شیوه‌های بسیار فریبکارانه و تحمیق‌گرانه و بکارگیری ماشین رأی، همه مسائل حزبی را به دلخواه سازمانگران آن، یعنی رفقا خاوری، صفری و لاهردی تصمیم‌گیری کرد مانند. همه اینس همایش‌های فرمایشی را بدرستی می‌توان نماد تمام عیار شیوه‌های منسوخ و کهنه حزبمداران ارزیابی کرد. درست از همین رو، هیچکدام از آنها نه تنها نتوانستند با ارائه ارزیابی واقعی از مسائل حزب و اتخاذ تدابیر ضرور برای چیرگی بر آنها، بحران سوزان درون حزبی را مهار کنند، بلکه خود با اعتراض وحشتناک کادرهای حزبی روبرو شدند و بسه

عامل تشدید کننده این بحران مبدل گشتند.

در اینجا نمی‌توان از نقش فرقه دمکرات آذربایجان - سازمان ایالتی حزب در آذربایجان سخن به میان نیاورد. واقعیت آنست که دوره مهاجرت جدید، "فرقه دمکرات" که سالیان دور و دراز دوری از میهن، بوی هرگونه انقلابیگری را نیز از آن زدوده، نقش تعیین کننده در شکل‌گیری سرنوشت آینده حزب ایفاء نمود. رهبران این سازمان ناسیونالیست و بوندگونه، با نام رهبران حزب بجان حزب و سازمانهای حزبی افتادند. آنها که حامل انواع انحرافات دیرپا و درمان‌ناپذیر ایدئولوژیک-سیاسی سازمانی‌اند، از خلاف بوجود آمده در رهبری حزب بهره‌جسته و به اجرای توطئه از پیش تنظیم شده بازسازی فرقه گونه حزب پرداختند. درست چنین توطئه شومی است که با وجود..... هوشیارانسه سازمان های حزبی، در کنفرانس ملی تحقق یافت و ماشین رای فرقه ساخته، بینش شیوه‌ها و روش های منسوخ و منحط فرتوت برگماری یک کمیته مرکزی بی اعتبار بر سرپای حزب تحمیل کرد. از جمله شاهکارهای کنفرانس ملی حزب برگزینی رفیق صفری به عضویت هیئت دبیران و ر. لاهردی در عضویت هیئت سیاسی حزب است. بد نیست این واقعیت همه دانسته و در دناک را بازگفت که: ر. صفری از بیش از ۴۰ سال زندگی انقلابی (!!) خویش، تنها یکسال و اندی از دوره پس از پیروزی انقلاب را پای در میهن بند کرده و ر. لاهردی (همچون همگنان خویش در حزب) از رهبران نادراحتزاب کمونیستی در جهان است که در آغاز جوانی پای به مهاجرت نهاده و همه مدارج حزبی تا عضویت در هیئت سیاسی در بیش از ۴۰ سال اقامت خویش در مهاجرت پیوده است. این نیز جالب است که بیشترین سهم در گزینش کادرهای جدید حزب را برآستی این رفقا - بویژه ر. لاهردی - بحمه داشته‌اند. شمار رفقای شرکت کننده در کنفرانس ملی حزب از سازمان های حزبی اتحاد شوروی که با معیارهای معینی برگزیده شده بودند مؤید این گفته است. اکنون بر کسی پوشیده نیست که اعضای کمیته مرکزی به استثنای عده‌ای انگشت شمار، اساساً پذیرش نقش هژمونیکستی "فرقه دمکرات" به این مقام حزبی انتخاب گشته‌اند. اما از میان این سه مجمع حزبی، کنفرانس ملی حزب را بدرستی می‌توان نمونه برجسته ریب و ریا و اصول شکنی رهبری حزب و یکی از آشکارترین نمودهای انحرافات اپورتونیستی آنها ارزیابی کرد. کنفرانس که برآستی نه گرد همائی رهبران و کادرهای مورد پذیرش بدنه، بلکه تجمع اعضای دلخواه هیئت سیاسی بود، در باره بنیادی ترین مسائل گذشته، حال و آینده حزب تصمیم گرفت. این گرد همائی غیردمکراتیک بر مشی راست روانه حزب در دوره پس از انقلاب که یکی از مشخصه های اصلی آن پیروی از نیروهای غیر پرولتری و انحراف فاحش از مشی مستقل پرولتری بود مهر تأیید نهاد، بدون هیچگونه درس آموزی از اشتباهات در دناک سیاست دوره یاد شده مشی آینده حزب را به تصویب رساند و رهبری حزب را به استثنای شماری اندک از رفقای سالم و مبارز از میان عناصر دستچین شده هیئت سیاسی و با بکاراندازی ماشین رأی برگزید. رویداد های بعدی زندگی حزبی، چون نامه های رفقا شاندرمنی، آوانسیان و دیگران پرده از بسیاری از شیوه‌ها و روشهای



غیر لنینی بکار رفته در کار کنفرانس برداشت و آنرا در نگاه همگان رسوا ساخت.

رونند ژرفش بحران در رونی حزب که برگزاری توطئه وار کنفرانس ملی به آن دامن زد با تشکیل پلنوم دیماه ۱۳۶۶ کمیته مرکزی حزب به اوج رسید. پلنوم آشکارتر از هر بار دیگر نقض اصول لنینی زندگی درون حزبی را به نمایش گذارد و با بکارگیری شیوه های برکناری و کاهش مسئولین شماری از اعضای منتقد و "مزاحم" رهبری، آئین نامه ای را برای فعالیت حزب در شرایط پنهانی به تصویب رساند که اختناق درون حزبی را بیشتر از هر گاه دیگر شدت می بخشد. برپایه این آئین نامه، اختیارات همه ارگانهای حزبی سلب و به هیئت دبیران - یعنی تنها رفقا خاوری و صفری - واگذار می شود و اعضای حزب چگونه بیسابقه و رسمی از همه حقوق دمکراتیک خویش محروم می گردند. پلنوم با ارائه برداشت خود خواسته ای از مفاهیم "بازسازی"، "نوسازی" و "نواندیشی" در جنبش جهانی کمونیستی، پرچم دفاع از نواندیشی را به اهتزاز در می آورد تا آنرا بسود خود و بینش دگم، کهنه و انحرافی خود تفسیر کند. پلنوم ضمن کار بست گسترده انگ و برچسب، و تهمت های زشت و پلید و بی سابقه علیه منتقدین درون حزب، به ستایش از "فرقه دمکرات" و گوشزد نقش و جای اعتبار آن به آنها می پردازد. اقدامات و مصوبات سازمانی خفقان آور پلنوم، بار دیگر موجی از خشم و اعتراض توده های حزبی را در بسیاری از سازمانهای حزبی در مهاجرت برانگیخته است.

در چنین شرایطی که سرنوشت حزب بیش از هرگاه دیگری در تاریخ خود در گنگی و ابهام فرو رفته، بنظر ما کادرها و اعضای نویسنده این نامه، یگانه راه بیرون رفت از بحران دامنگیر و ژرفش یابنده کنونی حزب، رجوع دمکراتیک به آراء و اراده اعضا و کادرهای باصلاحیت حزبی است. لذا ما برای رسیدگی به همه مسائل زندگی درون حزبی، تعیین عاملین پیدایش اوضاع بس ناهنجار و رقت بار کنونی و برخورد جدی و حزبی به تغییر ترکیب عمدتاً کاست گونه کمیته مرکزی، خواهان برگزاری کنفرانس های محلی و در پی آن کنفرانس سراسری حزب هستیم، و این خواست خویش را بعنوان آخرین امید برای جلوگیری از رونند واپس روانه کنونی و ایجاد چرخشی مثبت در زندگی حزب مطرح می سازیم.

ما خواهان آن هستیم که کمیسیونی مرکب از رفقا غنی بلوریان، محمد تقی برومند (وحید) و شمس بدیع تبریزی - اعضای رهبری حزب با بحث و بررسی همه جانبه و دمکراتیک، مسئولیت تدارک و برگزاری کنفرانسهای محلی و سراسری حزب را بعهده گیرند. در همان حال، ما بر این باوریم که بار اصلی گناه پیدایش وضع اسفبار کنونی درون حزب، بردوشن رفقا صفری و لاهرودی است و هرگونه ریشه یابی و رسیدگی واقعی و دمکراتیک به مسائل حزبی، باید با اخراج این دو رفیق از دستگاه رهبری حزب (صفری قانوناً نیز در پلنوم ۱۷ از عضویت در کمیته مرکزی کنار گذاشته شده بود) همراه باشد. بدون چنین اقدامی نمی توان امیدی به بهبود اوضاع درون حزب داشت.

کابل - فروردین ۱۳۶۷ این نامه با ۲۷ امضاء

کادر و عضو حزب، در تاریخ ۱۳۶۷/۲/۱ به عضو هیئت سیاسی و مسئول حزب در افغانستان تسلیم شد